



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مقدمات
 موضوع جزئی: مقدمه نهم: بررسی ادله اهل سنت بر عدم عمومیت «ما غنمتم» مصادف با: ۲۲ ذی الحجه ۱۴۳۴
 سال چهارم
 جلسه: ۲۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

نکته‌ای در مورد مال حلال مختلط به حرام و زمینی که کافر ذمی از مسلم می‌خرد در جهت ثالثه بحث در این بود که آیا بر مال حلال مختلط به حرام و زمینی که کافر ذمی از مسلمان خریده است، عنوان غنیمت منطبق است یا خیر؟ به عبارت دیگر وجوب خمس در این دو مورد از این باب است که مشمول قاعده عام مستفاد از آیه شریفه می‌شود و اگر خمس در آنها واجب است به اعتبار صدق عنوان غنیمت بر آنهاست یا وجوب خمس ربطی به شمول آیه نسبت به این دو مورد ندارد؟ آیا عنوان غنیمت بر اینها صادق است یا نه؟

عرض کردیم در اینجا دو قول وجود دارد که هر دو قول را ذکر کردیم و گفتیم انصاف این است که اندراج این دو مورد تحت عنوان غنیمت محل اشکال است و توجیهاتی که بعضی از اعلام برای دخول این دو مورد تحت عنوان غنیمت ذکر کرده‌اند قابل قبول نیست.

نتیجه‌ای که گرفتیم این شد که اگر این دو مورد مشمول عنوان غنیمت نشوند پس وجوب خمس در اینها چگونه ثابت می‌شود؟ عرض کردیم اگر ما بپذیریم که اینها غنیمت نیستند دیگر قهراً عموم آیه شریفه نمی‌تواند وجوب خمس را در این دو مورد ثابت کند لذا باید به ادله خاصه و روایات تمسک کنیم. آنگاه نسبت آیه و این ادله خاصه در این رابطه چه می‌شود؟ به عبارت دیگر ما چگونه باید آیه و این روایات را توجیه کنیم؟ گفتیم دو راه در مقابل ما وجود دارد یا باید بگوییم اساساً آیه دلالت بر حصر وجوب خمس در غنیمت ندارد یعنی آیه که می‌گوید «فاعلموا انما غنمتم من شیء فان الله خمسہ و للرسول» خمس را در غنیمت واجب می‌کند ولی منحصر در آن نیست یعنی معنایش این است می‌تواند خمس در بعضی از اموری که غنیمت نیستند به دلیل دیگری ثابت شود آنگاه می‌گوییم آیه بر وجوب خمس دلالت می‌کند در کل منفعة و فائده که این همان اصلی است که ما از عمومات و اطلاقات ادله استفاده کردیم ولی این منحصر در غنیمت نیست لذا در این دو مورد که غنیمت نیستند وجوب خمس به سنت و دلیل خاص ثابت شده است.

راه دوم اینکه بگوییم آیه بر حصر دلالت می‌کند یعنی ظاهر آیه این است که خمس مصطلح فقط در غنیمت واجب است و در غیر غنیمت خمس واجب نیست آنگاه در این دو مورد که در روایات و ادله خاصه حکم به وجوب خمس شده، ما ادعا می‌کنیم اصلاً این وجوب پرداخت یک پنجم مال هیچ ربطی به آن خمس مصطلح ندارد و این دو مورد اصلاً خمس مصطلح نیستند؛ خمس مصطلح فقط در مورد غنائم است غنیمت هم یعنی مطلق فائده که این دو مورد هیچ فائده و منفعتی نیستند پس اگر می‌بینیم در آنها واجب شده یک پنجم پرداخت شود اصلاً ربطی به خمس ندارد.

اگر این راه دوم را بپذیریم مشکله حل می‌شود لکن ما باید روایات را بررسی کنیم و ببینیم مفاد روایات چیست آیا روایات می‌تواند به ما ثابت کند اینها از خمس مصطلح نیستند؟ تفصیل این مطلب به بحث خودش در بحث از زمینی که کافر ذمی از مسلمان می‌خرد و مال حلال مختلط به حرام انشاء الله خواهد آمد.

مقدمه نهم: بررسی ادله اهل سنت بر عدم عمومیت «ما غنمتم»

آخرین مقدمه از مقدمات کتاب خمس چنانچه وعده داده بودیم در مورد بررسی ادله اهل سنت بر عدم عمومیت «ما غنمتم» است. ما به مناسبت در مقدمه چهارم که سخن از معنای غنیمت در آیه شریفه بود و در لغت و کلمات فقها و از جهات مختلف آن را بررسی کردیم به چند دلیل اهل سنت اشاره کردیم که مهمترین و اصلی‌ترین اختلاف شیعه با اهل سنت در معنای ما غنمتم در آیه شریفه است؛ اهل سنت قاطباً معتقدند مراد از غنیمت در این آیه خصوص غنائم جنگی است. ادله‌ای بر این مطلب اقامه کردند که ما اجمالاً به چهار دلیل اشاره می‌کنیم:

دلیل اول: سیاق

دلیل اول سیاق بود که ما سابقاً به تفصیل در این رابطه بحث کردیم؛ منظور از سیاق یعنی مجموع آیاتی که قبل و بعد از این آیه واقع شده‌اند. مجموع این آیات دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از غنیمت در این آیه خصوص غنائم جنگی است ملاک در تحقق سیاق هم چنانچه گفتیم یا وحدت موضوع است یا وحدت در زمان نزول است و اینجا موضوع آیه ۴۱ سوره انفال با آیات قبل و بعد یکی است که همه این آیات پیرامون جهاد است و از نظر زمان نزول هم مجموع این آیات با هم نازل شده‌اند لذا این سیاق از دید عرف به عنوان یک قرینه موجب صرف کلام از ظاهرش می‌شود یعنی با اینکه غنمتم از ماده غنم است و به معنای مطلق فائده و منفعت است ولی به واسطه قرینه سیاق مدعی می‌شوند ظهور در غنائم دار الحرب دارد و ظهور در مطلق فائده ندارد.

بررسی:

اشکال این دلیل را ما سابقاً به تفصیل در مقدمه چهارم بیان کردیم و گفتیم سیاق همانند مورد به هیچ وجه مخصص نیست به علاوه سیاق با معنای عام هم تناسب دارد و حتی ممکن است کسی ادعا کند که باید این مورد منحصر در غنائم جنگ بدر باشد به چه دلیل این را به سایر غنائم جنگی تسری می‌دهید.

دلیل دوم: سایر استعمالات قرآنی

دلیل دوم اینکه در سایر استعمالات قرآنی از لفظ مغنم و غنیمت و مشتقات آنها خصوص غنائم جنگی اراده شده و این شاهدهی است بر اینکه مراد از ما غنمتم در این آیه هم خصوص غنائم جنگی است.

بررسی:

پاسخ به این دلیل هم از مطالبی که در گذشته مطرح کردیم روشن است؛ ما همه موارد استعمال ماده این لفظ در آیات بررسی کردیم که مجموعاً در شش آیه از مشتقات ماده غنم استفاده شده که در بعضی از آنها خصوص غنیمت جنگی مقصود است و بعضی از آنها به معنای مطلق منفعت و فائده است حتی منافع و فوائد اخروی را هم شامل می‌شود با وجود این استعمالات که در بعضی به معنای مطلق فائده است و در بعضی به معنای خصوص غنائم جنگی است چگونه می‌توانیم استعمال قرآنی غنیمت را شاهد بگیریم بر اینکه در اینجا به معنای خصوص غنیمت جنگی است؟

دلیل سوم:

مقدمه اول: اگر ما غنمتم در آیه شریفه به معنای مطلق فائده باشد لازمه‌اش آن است که «من شیء» که به دنبال ما غنمتم ذکر شده بی معنی و لغو و بی فائده باشد.

مقدمه دوم: لکن اینکه «من شیء» در آیه قرآن بی معنی باشد این باطل است؛ چون در قرآن حتی یک حرف بی معنی و لغو وجود ندارد.

نتیجه: نتیجه این می‌شود که ما غنمتم به معنای مطلق فائده نیست.

در هر قیاس استثنائی مثل سایر اقیسه باید مقدمه اول و مقدمه دوم اثبات شود؛ مقدمه دوم یعنی بطلان تالی واضح و روشن است و بحثی نیست. اما در مورد مقدمه اول باید ثابت شود که آیا اگر غنمتم به معنای مطلق فائده باشد ذکر «من شیء» بی جهت و لغو خواهد بود؟ چرا لغو خواهد بود؟ مستدل می‌گوید: اگر غنمتم به معنای مطلق فائده باشد یعنی بر شما واجب است در مورد همه فواید و منافع خمس بدهید که همه منافع خودش در بر گیرنده همه چیز هست و دیگر دلیلی ندارد که به دنبال آن «من شیء» ذکر شود. اگر بگویید برای تأکید است ما می‌گوییم اصل در قیود این است که احترازی باشند اگر در قرآن «من شیء» را آورده است این باید از یک چیزی احتراز کند اگر ما غنمتم به معنای مطلق فائده باشد یعنی اینکه به هر فائده‌ای خمس تعلق می‌گیرد از هر چیزی و دیگر چه نیازی به ذکر «من شیء» می‌باشد؟ پس اگر ما غنمتم به معنای مطلق فائده باشد لازمه‌اش این است که ذکر «من شیء» لغو باشد. و برای اینکه لغو در کلمات خداوند پیش نیاید ما غنمتم حمل بر خصوص غنائم جنگی می‌شود و آنگاه «من شیء» که به دنبال ما غنمتم آمده می‌خواهد بگوید هر چیزی و این برای دفع یک توهم است چون ممکن است به ذهن بیاید که مقاتلین و مجاهدین فقط می‌توانند اسب و زره و سلاح و کلاه خود را بگیرند و سایر اموال را نمی‌توانند غنیمت بگیرند «من شیء» می‌گوید هر چیزی تا این توهم را دفع کند و بگوید که همه چیزی غنیمت گرفته می‌شود حتی الخیط و المخیط.^۱

پس دلیل سوم این شد که اگر غنیمت در این آیه به معنای مطلق فائده باشد لازمه‌اش این است که «من شیء» که به دنبال ما غنمتم ذکر شده لغو باشد در حالی که ذکر «من شیء» نمی‌تواند لغو باشد و این باطل است و نتیجه این است که ما غنمتم به معنای مطلق فائده نیست.

بورسی:

این دلیل محل اشکال است و قابل قبول نیست؛ ما این قول را به مثل همین استدلال و قیاس باطل می‌کنیم:

مقدمه اول: اگر ما غنمتم به معنای غنائم دار الحرب باشد لازم می‌آید که «من شیء» که به دنبال آن ذکر شده لغو باشد چون شما می‌گویید که ما غنمتم به غنائم جنگی است یعنی هر چیزی که در جنگ به غنیمت بگیرید و این خودش در بر گیرنده همه چیز هست و ذکر «من شیء» لغو خواهد بود. و اینکه می‌گویید «من شیء» را برای دفع توهم اینکه ممکن است نسبت به بعضی از امور و اموال شک پیش بیاید و خواستید این توجیه را بکنید، ما همین توجیه را در آیه طبق معنایی که از ما غنمتم داشتیم بیان می‌کنیم یعنی اینکه گفتیم مراد از ما غنمتم مطلق فائده و منفعت است و ذکر «من شیء» بعد از

۱. محاسن التأویل، ج ۵، ص ۲۹۴.

ما غنمتم لغو نیست بلکه «من شیء» ذکر شده برای دفع یک توهم و آن هم توهم اینکه ممکن است کسی گمان کند که بعضی از فوائد و منافع متعلق خمس نیست و برای دفع این توهم «من شیء» را ذکر کرده و بنابراین ذکر آن لغو نخواهد بود و محالی پیش نمی‌آید تا بخواهیم از معنای غنیمت که مطلق فائده باشد دست برداریم.

مقدمه دوم و نتیجه هم مانند قیاسی که ذکر شد خواهد بود. بنابراین به نظر ما با این قیاس نمی‌شود اثبات عدم عمومیت معنای غنیمت را در آیه کرد.

دلیل چهارم: حقیقت شرعی

چهارمین دلیل حقیقت شرعی است که گفته‌اند غنیمت در خصوص غنائم جنگی حقیقت شرعی شده اگر گفتیم لفظ غنیمت حقیقت شرعی است هر جا در لسان ادله از آیات و روایات با این لفظ برخورد کردیم حمل می‌کنیم بر آن حقیقت شرعی مانند سایر الفاظ مثل صلاة که یک معنای لغوی دارد که دعا باشد اما در شرع یک حقیقتی پیدا کرده لذا هر جا در لسان ادله و روایات ذکر شود حمل بر معنای شرعی آن می‌شود. در مورد غنیمت هم همین گونه است هر چند غنیمت لغتاً به معنای مطلق فائده است اما در محیط شرع یک حقیقت ثانوی پیدا کرده است و آن غنائم دار الحرب است.

بررسی:

این دلیل هم قابل قبول نیست چون اولاً: یک ادعای بدون دلیل است و باید این مسئله که غنیمت به معنای غنائم جنگی حقیقت شرعی شده ثابت شود و باید مواردی را در لسان ادله ذکر کنید که این مسئله ثابت شود.

ثانیاً بر فرض که حقیقت شرعی باشد لازمه‌اش این نیست که در همه استعمالات در محیط شرع حمل بر این معنی شود ما حتی اگر برای یک لفظی حقیقت شرعی قائل باشیم اما معذک می‌توانیم آن را بر معنای لغوی آن حمل کنیم مثلاً لفظ صلاة حقیقت شرعی است اما به این معنی نیست که در همه جا این لفظ به معنای نماز است در همین استعمالات گاهی به معنای لغوی خودش به کار رفته است مانند: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» که در اینجا به معنای لغوی آن استعمال شده است پس بر فرض اگر حقیقت شرعی هم ثابت شود این گونه نیست که در تمام ادله لابد من حملها علی معنی الثانوی در ما نحن فیه هم می‌توانیم لفظ غنیمت را با توجه به قرائنی که بیان کردیم بر معنای لغوی حمل کنیم.

«هذا تمام الكلام في المقدمة التاسعة»

بحث جلسه آینده: بحث در فیما يجب فيه الخمس خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمين»